

# مقالات

تأملاتی در اصول و مبانی هنر

## هنر حقیقی و هنر عرفی

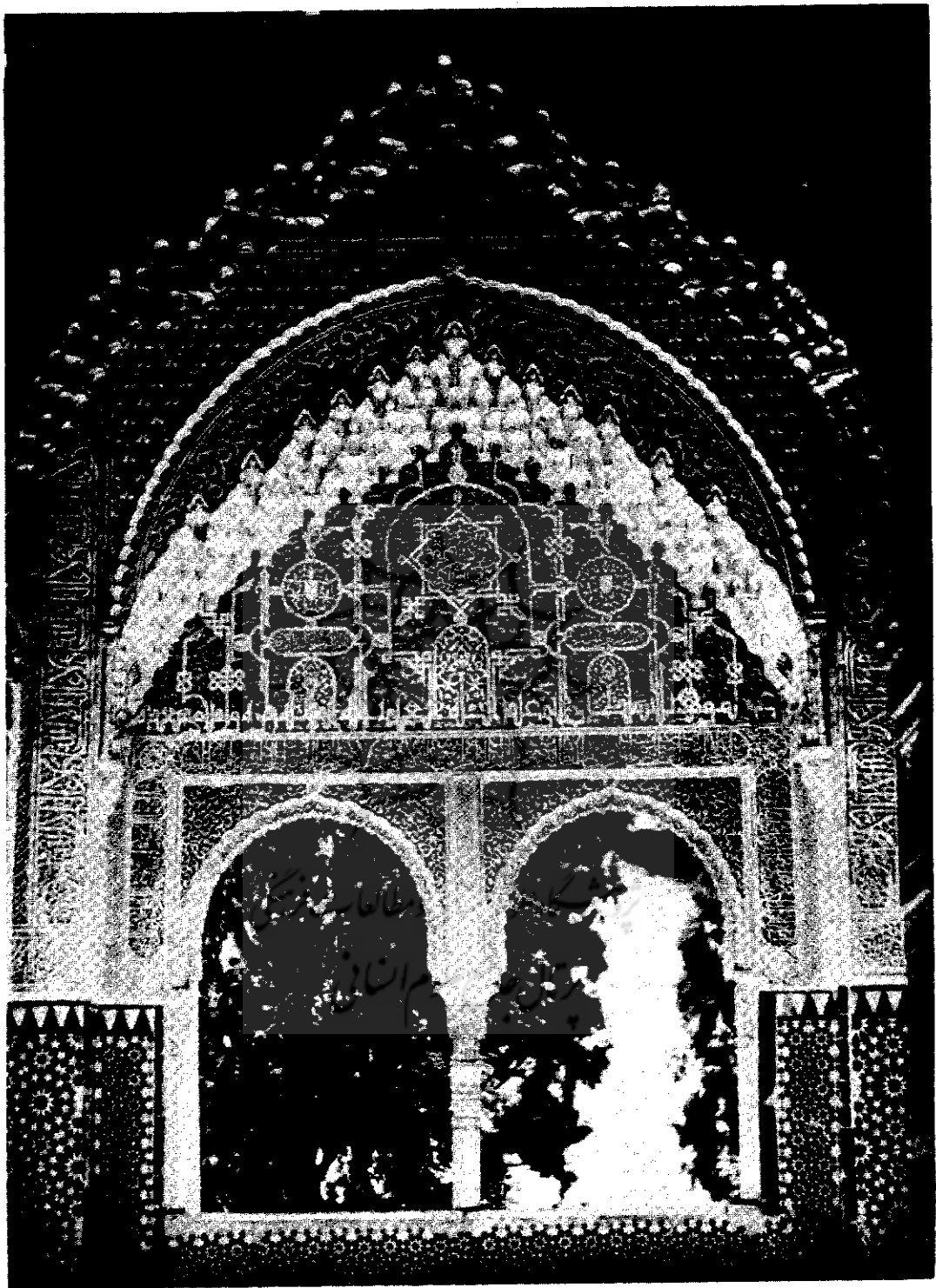
محمد رضا ریخته گران

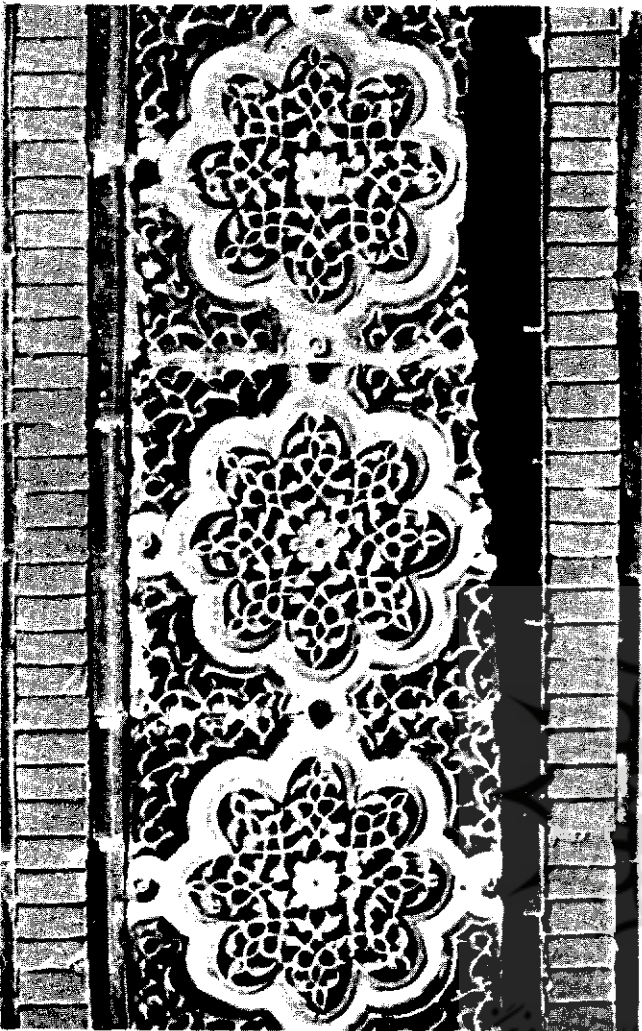
آسمان کشتی ارباب هنر می شکند  
تکیه آن به که بر این بحر معلق نکنیم  
حافظ

برای ورود به مباحث نظری هنر ابتدا لازم  
است که مسائلی چند را بعنوان مقدمه مطرح  
سازیم:

الف - اگر به طیف بسیار گسترده و وسیع  
هنرها، از شعر و موسیقی و معماری گرفته، تا تئاتر  
و هنرهای تجسمی و دیگر هنرها نظر کنیم،  
درمی یابیم که همه آنها در عین حال که کاملاً از  
یکدیگر متمایز و متفاوتند، وجه مشترک و  
با اصطلاح قدر جامعی هم دارند و همین وجه  
مشترک موجب شده است تا همه آنها به یک  
نام - هنر - نامیده شوند. گویی که انسان در  
مواجهه با همه انواع هنر، امر واحدی را می یابد  
که در تمام آن انواع چهره می نماید و همین امر  
واحد آن ها را با یکدیگر خویش و مرتبط ساخته  
است. بنابراین، تأمل در این «طبیعت واحده»  
که وجه مشترک و قدر جامع در همه امور هنری  
است، معقول و مقبول به نظر می رسد.







ب - این بحث صرفاً نظر و تأمل در باب هنر است و خود، فی نفسه هنر نیست. بنابراین اگر زبان آن هنری نبوده و از لطف و ظرافت هنرمندانه خالی، بلکه با اصطلاحاتی نظری و نامأنوس همراه باشد، نباید موجب تعجب شود.

ج - در این بحث، هنر حقیقی و هنز عرفی، از جهت تفاوت هایی که در اصول و مبانی دارند، از یکدیگر تفکیک شده اند و با این تفکیک مجال آن می یابیم تا بیان و توضیحی از هنر حقیقی بدست دهیم.

\* \* \*

مقصود از هنر حقیقی، «نحوی نسبت بی واسطه با حقایق ازلی و ابدی است با قیود صور متمثله آنها» یعنی در هنر حقیقی - و بطور کلی در هنر - جنبه تصویری و تمثلی حقایق الزاماً منظور می گردد و بعبارت دیگر حقیقت از آن حیث که در صورت<sup>۲</sup> و قالبی می آید، مورد ملاحظه واقع می شود. در هنر حقیقی، همان حقیقت ازلی و ابدی که در ادیان مطرح است، ظهور و تجلی دارد و بعبارت دیگر بر احساسات و انفعالات انفرادی و شخصی مبتنی نیست. بنابراین می توان هنر حقیقی را به هنر دینی نیز تعبیر کرد. اما اصول و مبانی هنر دینی چیست؟

در اینجا لازم است از جهت ارتباطی که هنر دینی با ادیان دارد، مختصری راجع به ادیان و بخصوص وحدت باطنی ادیان بحث شود.

دین از جهتی ایمان به غیب است. ایمان به غیب مستلزم ایمان و اعتقاد به این معناست که در غیب این عالم، عوالم طولی دیگری است که از دیده ظاهر ما پنهان است. و علت این خفاء البته محجوبیت ماست که:

جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی

غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد  
مقصود از عوالم طولی، عوالمی است که هر کدام نسبت به عالم مادون تقدم رتبی داشته و در حقیقت عالم مادون از تنزل رتبه آن عالم حادث شده است و یا به تعبیر دیگر، عالم مافوق بطن و نهان عالم مادون است و این عوالم بطور متسلسل و پیوسته با یکدیگر ارتباط دارند و همانطوریکه بیان شد، هر عالم مادون از دل عالم مافوق و از

تنزل رتبه آن و تجلی آن در مرتبه ای نازل تر پدید می‌آید و در حقیقت جلوه و تجلی‌گاه آن است و این تنزل ادامه می‌یابد تا به عالم طبیعت و یا به تعبیر دیگر عالم شهادت برسد. بنابراین، این عالم که ما بدان مأنوس هستیم، در واقع برآمده و حاصل تنزلاتی است که در عوالم دیگر روی داده و سرانجام بدین صورت جلوه‌گر شده است و «این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود» پدید آمده است. پس، آنچه که در شهود و ظهور است، تجلی بواطنی است که در غیب و کمون این عالم است. از بیان فوق این نتیجه به خوبی برمی‌آید که هر امری در عالم شهادت جلوه‌ای است از حقیقتی که در مراتب طولی بوده و نحوی تقارن و تناظر بین این عالم و عوالم دیگر در میان است. هنر دینی، هنری است که در آن این تقارن و تناظر بین این عالم و عوالم دیگر ملحوظ باشد و هنرمند کسی است که به این تقارن و تناظر دست یافته و دانسته است که هر امری جلوه و نشان امر متناظری است که در آفاق طولی عالم موجود است. در این معنا مشابهت و هم‌زبانی هنرمند با عارف بر کسی پوشیده نیست. هنرمند نیز - در هنر دینی - عالم را بالمره جلوات حق تعالی شانه می‌بیند و زبان حال او با عارف یکی است:

عکس روی توبه یک جلوه که در آینه کرد  
این همه نقش در آینه او هام افتاد  
ولی آیا در این معنای هنر، هنرمند همان  
عارف است؟

باید گفت که پاسخ بدین پرسش در این مقام کمی دشوار است، ولیکن به احتمال می‌توان گفت که حتی در این تعبیر از هنر - مقصود هنر

دینی است - هنرمند همان عارف نیست و هنر و عرفان عین یکدیگر نبوده و در عین حال که سنخیت و خویشاوندی آشکار دارند، ولیکن از جهتی تفکیک و تمیز آنها جایز و یا حتی لازم است؛ زیرا اگرچه هنرمند و عارف، هر دو در آفاق حقیقت سیر می‌کنند، ولیکن حقیقت از جهت ظهور و بروز آن در این عالم است که به هنرمند مربوط می‌شود و چون این عالم، عالم صورت<sup>۲</sup> و تعین است، بنابراین، حقیقت «در قالب آمده» و «صورت یافته» و یا به تعبیر دیگر «متمثل»، به هنرمند مربوط است. بعبارت دیگر، هنرمند الزاماً بایستی که صورت حقیقت را بشناسد و شکل صوری و به بیان دیگر قالب حقیقت را در مد نظر دارد. در این مورد زیبایی حقیقی چیزی جز حقیقت صورت نیست؛ یعنی اثری زیباست که صورتی حقیقی داشته باشد و پیداست که این تعبیر، از تعریف زیبایی عرفی بسی دور است. پس وجه ممیز هنرمند از عارف، همین مسئله صورت و قالب است و همانطور که بیان شد، حقیقت در نظر هنرمند از جهت ظهور و بروز صوری آن یا به تعبیر دیگر از آن جهت که در طرح و شکل و هیأتی درمی‌آید، مطمح نظر است. ولیکن، در نظر عارف الزاماً حقیقت با مقتضیات بروز و ظهور آن در این عالم مطرح نیست و اگر عنایتی به قوالب و صور حقایق در عالم داشته باشد، در این صورت در عین حال هنرمند نیز هست.

اما قوه‌ای که در انسان با صور و هیأت ارتباط دارد، قوه خیال است. در خیال، آدمی همواره حقیقت «تصویر یافته» و «در قالب آمده» و «متمثل» را در نظر می‌گیرد. بنابراین، هنرمند با



پای خیال به سیر در آفاق حقیقت می‌پردازد و البته این بدان معنی نیست که هنر حقیقی یک پرداخت خیالی - به معنای خیالپردازی متعارف - باشد. بلکه با قدری تسامح می‌توان گفت که تنها این هنر عرفی است که به معنایی عین پرداخت خیالی - به معنای ابداع خیالپردازانه عرفی - است، ولیکن هنر حقیقی، سیر و گذار معنوی است؛ منتها این سیر به پایمردی خیال صورت می‌گیرد. یعنی همانطور که فی‌المثل قوه عقل در سرشت آدمی نهفته است و به وجهه معقول امور التفات دارد، قوه‌ای دیگر نیز در انسان هست که به حقیقت، تنها از جنبه بروز آن در قالبی و یا ظهور آن در فرمی و یا هیأتی نظر دارد و این همان قوه خیال است. بنابراین، قوه خیال لامحاله با صورت یا قالب سروکار دارد. پس فرق است بین اینکه قوه خیال - بی‌توجه به حقیقت - به ابداع و خلق شخصی بپردازد که این پرداخت خیالی و هنر عرفی است که:

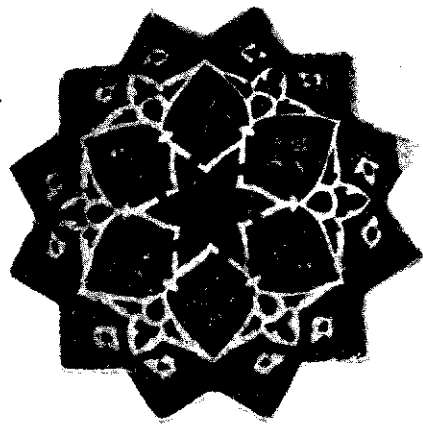
#### از خیالی صلحشان و جنگشان

#### وز خیالی نامشان و ننگشان

و یا اینکه این قوه در مرتبه‌ای بالاتر که از قیود و تعلقات دنیوی رسته است و به مقام تجرد و بلندپروازی رسیده است، همچون پرنده‌ای تیزپرواز به سیر در آفاق حقیقت بپردازد و کاشف از حقایق همراه با صور حقیقیه و نیز قوالب و هیأت آن گردد و در این صورت راه خیال هردم نقشی از حقیقت بدو نماید:

#### هردم از روی تونقشی زنده راه خیال

با که گویم که در این پرده چه هامی بینم  
در این صورت خیال از زندان تن بدر آمده با  
صور ابداعی خیالپردازانه سروکاری نداشته،

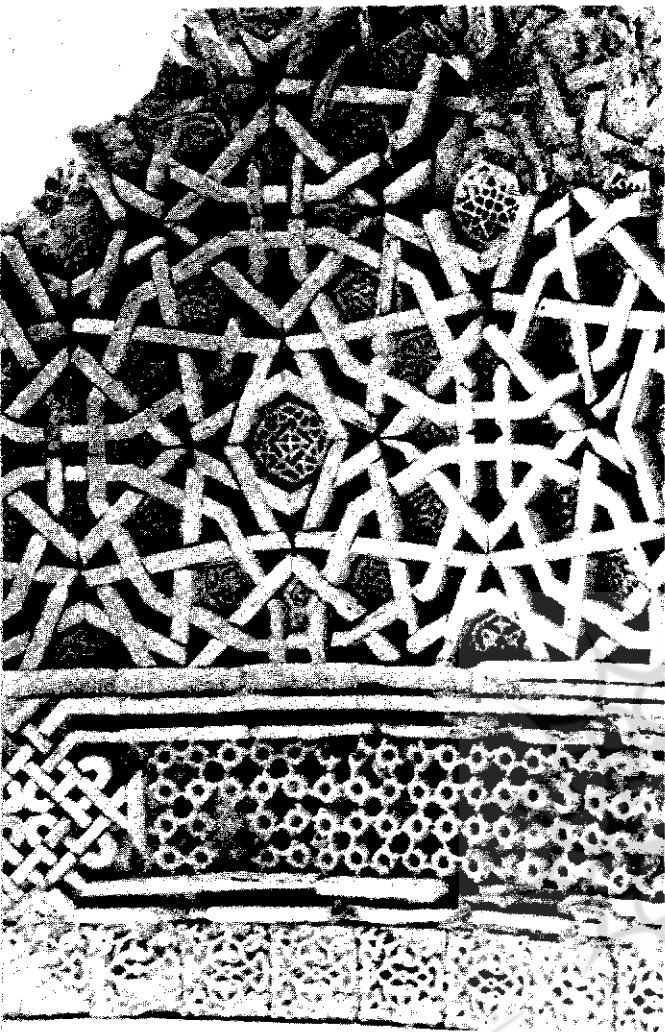


بلکه در سیر و گذار معنوی خود، در دام جلوه‌های صوری حقیقت و «مهرویان بستان خدا» می‌افتد که:

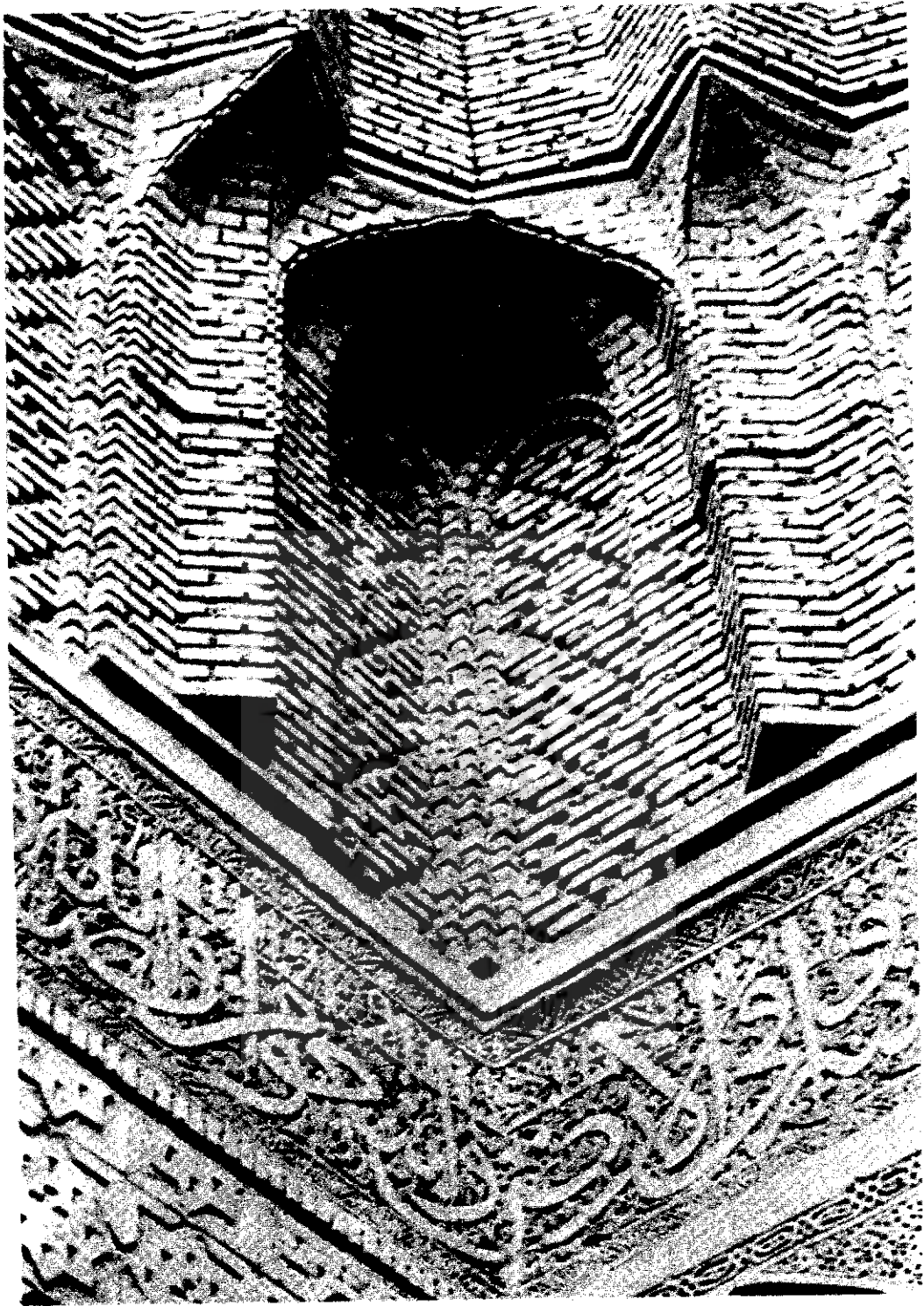
**آن خیالاتی که دام اولیاست  
عکس مهرویان بستان خداست**

بنابراین، در هنر - چه حقیقی و چه عرفی - اخبار از عالم مطرح نیست. خبری درباره چیزی داده نمی‌شود. علم به چیزی نیست و اساساً از مقوله علم نیست، بلکه در هنر عرفی توسط ابداع و خلق و آفرینش شخصی، امری که مهیج احساسات و انفعالات باشد، بوجود می‌آید، درحالی‌که در هنر حقیقی، دریافت حقایق با قید صور متمثله و قوالب و هیات آن‌ها صورت می‌پذیرد. بنابراین هنرمند حقیقی اهل حقیقت است و بدین جهت اهل تفکر و درد و دردمندی و سوز و اشتیاق است.

اما از مهم‌ترین وجوه  
سختی و خویشاوندی هنر حقیقی با عرفان این است که هرکدام از آنها با سیر انسان به جانب حقایق و توجه و رونمودن او بدان حقایق معنی می‌یابد. بعبارت دیگر هنر حقیقی و عرفان، هیچیک به معنی متعارف لفظ، کسب اطلاع و آگاهی<sup>۳</sup> از چیزی نیست. مسأله بهیچوجه بدینگونه نیست که شخصی فی‌المثل از نحوه عمل و باصطلاح مکانیسم دستگاه گردش خون و یا فلان واکنش شیمیائی اطلاع ندارد و از طریق کسب اطلاع می‌کند، بلکه در اینجا وقوف و اطلاع بوسیله سیر انسان از مقام و موضع خود به مقام و موضعی دیگر میسر است و با این گذار معنوی است که انسان در ساحتی دیگر و در احوالی دیگر قرار می‌گیرد. در ساحتی که ساحت قرب و



آشنایی و همزیبایی است. این امر مستلزم این است که انسان با سیر خود به جانب حقایق و توجه و رونمودن بدان حقایق محرم «تماشاگاه راز» شود. با این گذار معنوی است که انسان از فطرت معمول و متعارف خود - که فطرت خور و خواب است - به درآمده و به سوی فطرت ثانی - که مقام درد و دردمندی و سوز و اشتیاق است - رهسپار می‌شود و بالاخره با این گذار معنوی است





که هم هنر و هم عرفان تحقق خواهد یافت. از این روست که می‌بینیم در نزد شاعرانی مثل حافظ و مولوی و... هنر و عرفان آنچنان با یکدیگر همراهند که تفکیک آنها از یکدیگر دشوار است.

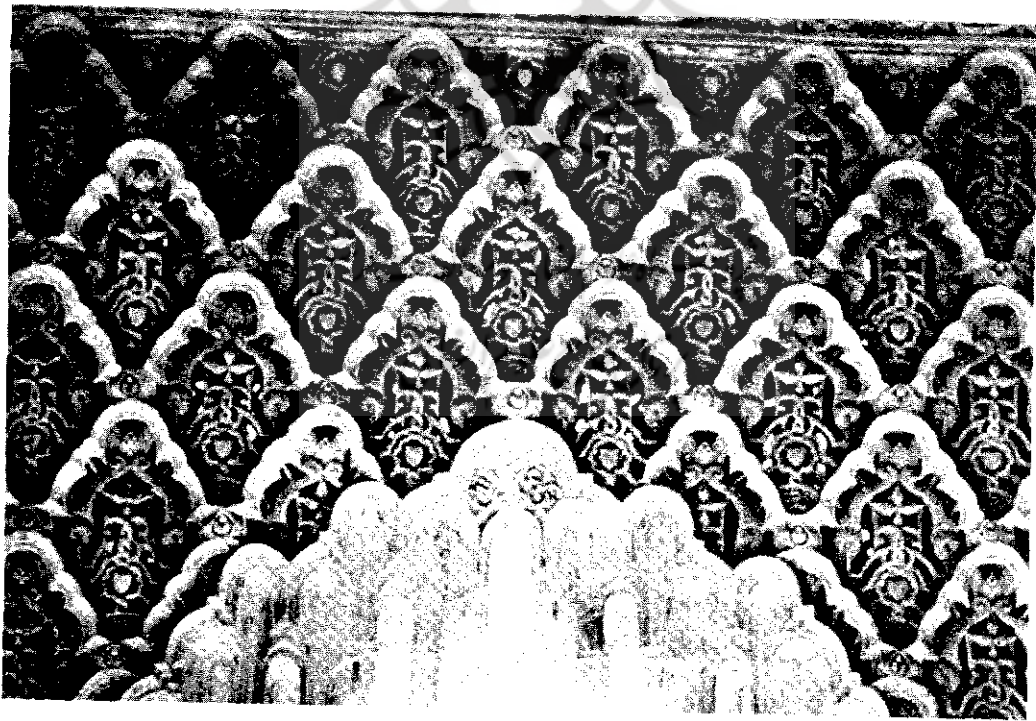
\* \* \*

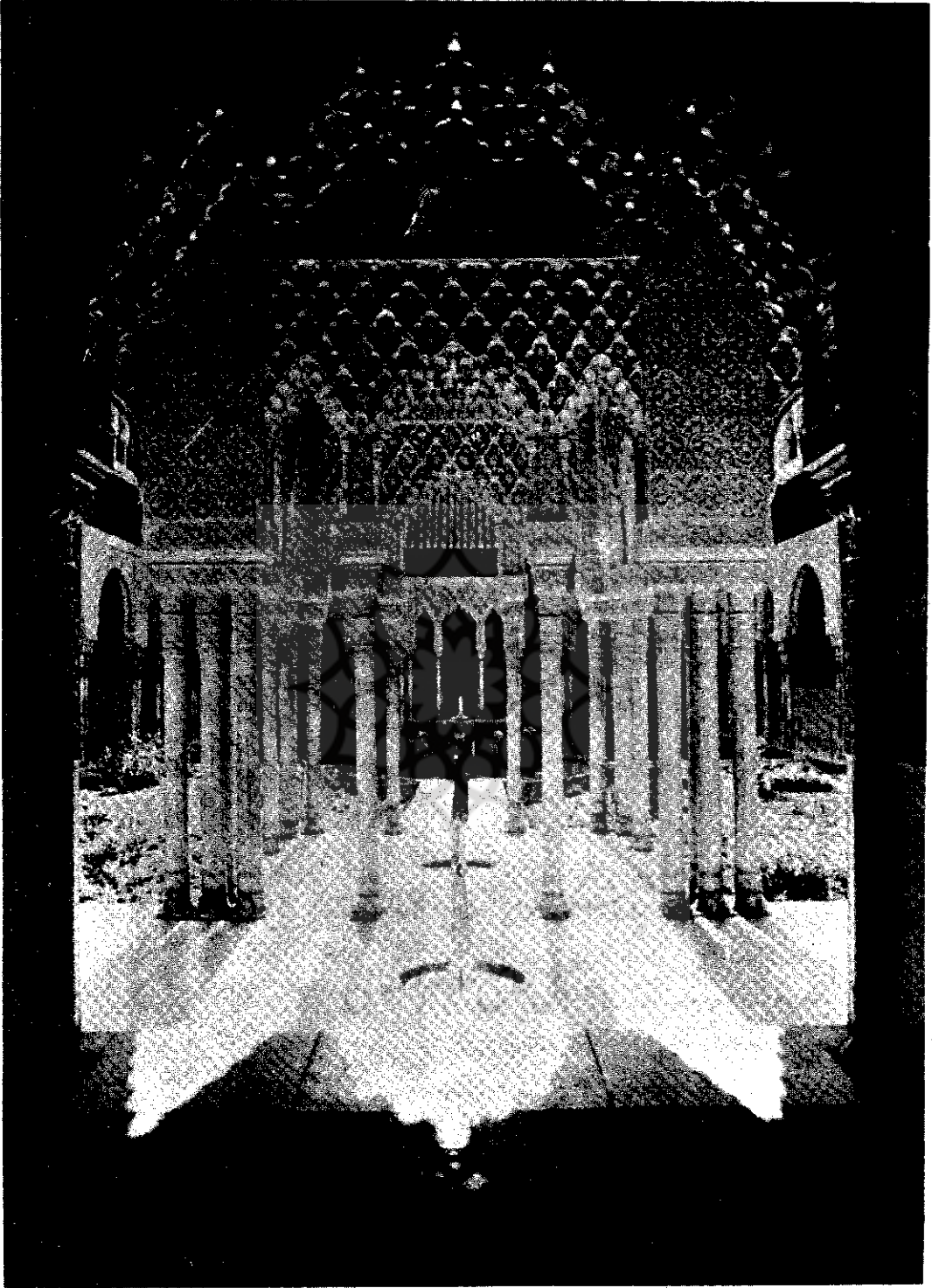
این مسأله که در هنر حقیقی تقارن و تناظر امور این عالم با عوالم دیگر ملحوظ است، و نیز اینکه هنر حقیقی مبتنی بر سیر و گذار معنوی انسان و رسیدن به آستان آشنائی و همزبانی است، بخوبی این نتیجه را آشکار می‌سازد که در هنر حقیقی، سمبولیسم و به بیان دیگر جنبه تمثیلی امور واجد اهمیت بسیار است. در هنر حقیقی بیش از آنچه که به انفعالات و احساسات شخصی و یا حتی به زیبایی ظاهری توجه شود، به جنبه تمثیلی و رمزی امور توجه می‌شود و این، در حقیقت اساس سمبولیسم در هنر است.

بنابراین، سمبول و تمثیل وقتی معنا دارد که نمادی از یک حقیقت برتر و نشانه‌ای از مرتبه بالاتر باشد و در این صورت طبیعی است که سمبول و نماد و نشانه تنها در هنر حقیقی - به بیانی که گذشت - معنا داشته باشد، و الا این سؤال‌های اساسی را باید پاسخ گفت که اساس سمبولیسم چیست و چرا چیزی سمبول و نشانه است از برای چیزی دیگر؟ و نیز آیا سمبول‌ها و نشانه‌ها وضعی و قراردادی است و در این صورت چه کسی آنها را وضع می‌کند و بر چه اساسی چنین می‌کند و حقیقت وضع چیست؟

مطلب دیگری که در بحث از هنر حقیقی - با توجه به مطالب فوق - بدست می‌آید، مسأله ارتباط بین مضمون و یا باصطلاح محتوای هنر است با صورت<sup>۲</sup> و قالب آن.

چنانچه بیان شد، هنر حقیقی با سیر و گذار







معنوی انسان تحقق می‌یابد. در این سیر و گذار معنوی، موافقی وجود دارد. مقصود از موافق، مراتب و احوالی است که هنرمند داراست و در این مراتب متناسب با استعداد هنرمند بارقه‌هایی از انوار حقیقت بر او می‌تابد و در این بارقه‌ها، حقیقت هنر بر او عیان می‌شود و رمز و راز سمبولیسم بر او گشوده می‌گردد. ولی آنچه که بر او عیان می‌شود، یک حقیقت است و تفکیک مضمون یا باصطلاح محتوای هنر از صورت آن یک تفکیک صرفاً عقلانی است. به بیان دیگر، این تفکیک در نزد عقل صورت می‌پذیرد، و الا در نفس الامر، مضمون عین صورت است. هیچ مضمونی از صورت خود جدا نیست. زیرا صورت چیزی جز ظاهر شدن و بروز یک باطن نیست و جلوه‌ظاهری همان باطن است. بنابراین مضمون و صورت متحدند و هر مضمونی صورت خاص خودش را داراست که متحداً بر هنرمند عیان شده است و در سیر او مضمون و صورت همراه یکدیگر و با معیت کامل بر او نموده می‌شوند و اگر نزد ما مضمون از صورت تفکیک می‌شود، این یک تفکیک بعدی و تحلیلی و عقلانی است.

بنابراین، اینکه گاهی گفته می‌شود که ما بایستی تکنیک و صورت را از غرب بیاموزیم و مضمون یا باصطلاح محتوای فرهنگ و سنت خود



را با آن صورت بپردازیم، سخن درستی نیست؛ زیرا که صورت هنر در غرب با فرهنگ و ادب و سنت غربی مناسبت دارد و فرهنگ و ادب و سنت ما نیز صورت مختص به خود را داراست و هنرمندی که در ساحت و فضای ادبی، فرهنگی و سنتی ادیان سیر می‌کند، صورت‌های مناسب و موافق اثر هنری بدو نموده خواهد شد.

ولیکن در دوره جدید فرهنگ و تمدن غرب، هنر از این معانی بسی دور است و چنانچه بیان شد، هنر - در این دوره - امری می‌گردد که صرفاً نسبتی بی‌واسطه با صور خیالیته شخصی است و می‌کوشد تا هرچه بیشتر به تهییج احساسات و انفعالات منجر شود و کار هنری عبارت می‌شود از اینکه عناصر مختلف به‌گونه‌ای با هم ترکیب و تلفیق یابند که هرچه ژرفتر و عمیق‌تر احساسات انسان را تحت تأثیر قرار دهند و به نتیجه‌های احساسی شدیدتر منجر شوند. مثلاً در تعریف شعر - بعنوان یکی از مهمترین هنرها - آمده است که: «شعر گره خوردگی عاطفی اندیشه و خیال است در زبانی فشرده و آهنگین». یعنی شعر به صرف گره خوردگی عواطف و احساسات و انفعالات تحویل و تعبیر شده است و البته که شعر بسیاری از شاعران دوره جدید اساساً و ذاتاً نفسانی و به بیان دیگر عرفی است و آنرا با سیر و گذار معنوی در مراتب و ساحات و آفاق، پیوند و ارتباطی نیست و به اعتباری، عین بی‌هنری است و آنرا با حقیقت سر و سری نیست.

فلندران حقیقت به نیم جون‌خرند

قبای اطلس آن کس که از هنر عاریست

اما هنر حقیقی - و نیز شعر حقیقی - در

چنین قالب‌هایی نمی‌گنجد و مثلاً هنر و هنرمندی

شاعری چون حافظ با این تعریف منطبق نیست که گوید:

قامتش را سرو گفتم سرکشید از من به خشم  
دوستان از راست می‌رنجد نگارم چون کنم  
نکته ناسنجیده گفتم دلبراً معذور دار  
عشوه‌ای فرمای تا من طبع را موزون کنم  
در نظر حافظ هنر و هنرمندی و نیز شعر و

شاعری موکول به عشوه اوست و نوای اوست که در وجود هنرمند طنین‌انداز می‌شود و به مقام و حالتی می‌رسد که گوش او نیوشا و چشم او بینای رمز و راز وجود می‌گردد و هستی اوفی الجملة تجلی‌گاه و مظهر حقیقت می‌شود. در این معنا هنر حقیقی، صرف موهبت است، فیضی است که از جانب قیاض مطلق بر کسانی که خاطر خود را از نقش و نگار پراکندگی و تشتت پیراسته اند فائض می‌شود که:

خاطرات کی رقم فیض پذیرد هیهات

مگر از نقش پراکنده ورق ساده کنی

و وقتی که خاطر از نقش‌های پراکنده پیراسته شد، به نقش‌های هنری حقیقی که عین حقیقت است، منتقش خواهد شد و زبان حال هنرمند چنین می‌شود که:

سواد دیده غمدیده‌ام به اشک مشوی

که نقش خال‌توام هرگز از نظر نرود

و یا:

مشوی‌ای دیده نقش غم زلوح سینۀ حافظ

که زخم تیغ دل‌داراست و دیگرگون نخواهد شد

1- Represented

2- Fopm

3- Information

4- Content